مراتب آگاهی

- نزاع لفظی در امکان تحقق حیات و آگاهی بدون اتکاء به بنیه و پایه
- مراتب پایه در هوش پایه‌محور
- الف) پایه غیرفیزیکی و مجرد
- مثال مالئکه
- مثال بدن برزخی و مثالی
- استفاده از روش اندرست حذفی در علوم شناختی برای توضیح پدیده‌ها
- مثال تجربه نزدیک به مرگ
- نظریه تکامل برزخی در ماده برزخی

نزاع لفظی در امکان تحقق حیات و آگاهی بدون اتکاء به بنیه و پایه

حال آن آقا تشریف نیاوردهاند؛ هفته قبل منا‌قشاتی بود در مطالبی که میخواستم بگویم؛ همین فرمایش ایشان که بهدنبال عبارتی بود که از مرحوم خواجه و مرحوم علامه رضوان الله علیهما خواندم، آن را پیجویی کردم و در فدکیه هم یک صفحهای برای آن گذاشتم. در عبارتی که در آن جا بود، بهصورت تطبیقی گفتم مرحوم خواجه تعبیر کردهاند که کیفیات نفسانیه محتاج به حیات هستند.

> **قال: فهذه الكيفيات تفتقر إلى الحياة و هي صفة تقتضي الحس و الحركة مشروطة باعتدال المزاج عندنا.**
>
> **أقول: هذه الكيفيات النفسانية التي ذكرها مشروطة بالحياة و هو ظاهر، ثم فسر الحياة بأنها صفة تقتضي الحس و الحركة، و زادها إيضاحا بقوله مشروطة باعتدال المزاج، ثم قيد ذلك بقوله عندنا ليخرج عنه حياة واجب الوجود فإنها غير مشروطة باعتدال المزاج و لا تقتضي الحس و الحركة.**
>
> **قال: فلا بد من البنية.**
>
> **أقول: هذا نتيجة ما تقدم من اشتراط الحياة باعتدال المزاج فإن ذلك إنما يتحقق مع البنية و هذا ظاهر، و الأشاعرة أنكروا ذلك و جوزوا وجود حياة في محل غير منقسم بانفراده و هو ظاهر البطلان[1]**

حیات چیست؟ **«صفة تقتضي الحس و الحركة»؛** حساس ٌمتحرک ٌبالاراده.

«مشروطة باعتدال المزاج، ثم قيد ذلك بقوله عندنا»؛ باید اعتدال مزاج هم باشد.

«فلا بد من البنية»؛ اگر بخواهیم حیات و کیفیات نفسانیه داشته باشیم، حتما ً محتاج به یک پایه و یک بنیه و یک بیس (base) هستیم؛ بینة بر وزن فعلة، که نوع خاصی از ساختار است؛ تا این ساختار نباشد آن حیات نخواهد بود. این را فرمودند. آنچه که در جلسه قبل، از آن رد شدم و روی آن تأکید نکردم، این جمله بود - خودتان هم به آن مراجعه کنید؛ بهعنوان یک بحث تطبیقی، خیلی زیبا و جذاب است، که علامه ذیل «لابد ّمن البنیة» فرمودهاند -:

«هذا نتيجة ما تقدم من اشتراط الحياة باعتدال المزاج»؛ حیات به اعتدال مزاج مشروط است، بینه میخواهد.

«فإن ذلك إنما يتحقق مع البنية»؛ تا ما یک پایه‌ای داشته باشیم و ساختاری داشته باشیم، اعتدال مزاج معنا ندارد. مزاج، ممازجت چند چیز است، پس اینها باید در آن ساختار با هم ممازجت کنند، لذا به آن بنیه نیاز داریم.

«و هذا ظاهر»؛ اینکه در این حیات ما نیاز به بنیه به‌معنای بدن داریم، خیلی روشن است.

«و الأشاعرة أنكروا ذلك»؛ اشاعره این را انکار کرده‌اند، **«و جوزوا وجود حياة في محل غير منقسم بانفراده»؛** اگر یک چیزی باشد که یک‌پارچه باشد، یعنی مزاج نداشته باشد و اصلاً مرکب نباشد و بسیط باشد، می‌تواند حیّ باشد. **«و هو ظاهر البطلان»؛** حتی در جزء لایتجزی هم به این قائل شده‌اند. در یک چیزی که یک‌پارچه است، اشاعره گفته‌اند که می‌تواند حیّ باشد. علامه می‌فرمایند: «ظاهر البطلان».

در شرح تجرید قوشچی و شوارق هم در اینجا بحث خوبی دارند. شرح تجرید قوشچی شرح قوی و خوبی است ولی در هیچ نرم‌افزاری خود این کتاب نیست. با اینکه شرح تجرید است و کتاب کلامی قوی‌ای است! دو تعلیقه دارد که در نرم‌افزارها آمده است. چون چاپ شده بود آن را آورده‌اند. خود کتاب، چاپ مکرر دارد. حاشیه مقدس اردبیلی را دارد، حاشیه‌های خیلی خوبی دارد. ظاهراً هیچ کجا نیست، مگر فایل‌های تصویری آن. علی ای حال خود کتاب حیف شده. در شرح تجرید قوشچی که توسط «منشورات رضی، بیدار، عزیزی» چاپ شده، آن را با حاشیه‌های مرحوم مقدس اردبیلی چاپ کرده‌اند. صفحه ۲۸۳، در آن جا همین را قشنگ توضیح می‌دهد؛ بنیة و ... . بعد می‌گوید حکماء و اکثر معتزله قائل هستند به اینکه به بنیه نیاز داریم. اشاعره و بعضی از معتزله می‌گویند حیات محتاج به بنیه نیست. این بحث‌هایی که من می‌گویم برای این است تا معلوم شود که این بحث‌ها یک نحو به نزاع های لفظی برمی‌گردد.

در شوارق هم اگر خواستید مراجعه کنید در چاپ قدیم صفحه ۴۴۸ است. مرحوم لاهیجی فرموده‌اند که نیاز دارد:

> **و امّا الاشاعرة بل جمهور المتكلمين فمنعوا هذا الاشتراط و قطعوا بجواز ان يخلق اللّه الحياة في البسائط بل في الجزء الّذي لا يتجزى و لا شك في امكان ذلك امكانا ذاتيا و امّا الوقوع فكلّا الّا من طريق خرق العادة[2]**

«و امّا الاشاعرة بل جمهور المتكلمين فمنعوا هذا الاشتراط»؛ گفته‌اند بینه نمی‌خواهد و به مزاج نیازی ندارد. بعد می‌گویند:

«و لا شك في امكان ذلك امكانا ذاتيا»؛ ما که نمی‌گوییم محال است؛ مثلاً یک تکه سنگ... . **«و امّا الوقوع فكلّا»؛** یعنی وقوعا ما یک حیاتی داشته باشیم که بینه نخواهد، محال است. اینجا منظور من بود: **«الّا من طريق خرق العادة»؛** اعجاز شود؛ همین «ظاهر البطلان»ی است که علامه فرمودند؛ یک چیزی باشد که حیات در آن بیاید، خرق عادت است. خرق عادت، اعجاز است. از غیر طریق اعجاز، ما این را نخواهیم داشت.

خُب ببینید؛ راجع به این مبانی، خیلی بیشتر باید صحبت شود. اگر در سنگ، حیات خواسته باشیم، حتما ًباید خرق عادت بشود ای من؟ خودش یک صحبتی است. اگر بگوییم هر چیزی نوع خاص حیات خودش را دارد، آنجا هم حیات دارد. فخر رازی ذیل آیه شریفه «وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم» [3]؛ سنگهایی هستند که از خشیت خداوند سقوط میکنند و هبوط میکنند، در اینجا گفته معتزله و حکماء گفتهاند: سنگ که حیات، عقل و هوش ندارد! خشیت یعنی چه؟! بعد میگوید:

> **و ان من الحجارة...منها لما یهبط من خشیة الله**
>
> **قالوا: فغير ممتنع أن يخلق في بعض الأحجار عقل و فهم حتى تحصل الخشية فيه، و أنكرت المعتزلة هذا التأويل لما أن عندهم البنية و اعتدال المزاج شرط قبول الحياة و العقل، و لا دلالة لهم على اشتراط البنية إلا مجرد الاستبعاد، فوجب أن لا يلتفت إليهم[4].**

میگوید این استبعادی است که میگویند حیات حتما ًمحتاج به بنیه است. نه، سنگ هم حیات دارد، حیاتی که شما سر در نمیآورید. «لما یهبط من خشیة الله».

خُب ببینید امکان ذاتی آن درست است، امکان وقوعی آن در اینکه سنگها حیات داشته باشند را کجا میتوانیم انکار کنیم؟! اما نوعی از حیات را دارند. منافاتی ندارد با آن حیاتی که بینه میخواهد. چرا در این بحثها به این وضوح، درگیری پیش میآید؟! شما میگویید چه مانعی دارد حیات در هر چیزی بیاید؟! خُب انسانی که زنده است، ده دقیقه بعد میمیرد. وقتی مرد، یک چیزی از او کم شد یا نشد؟ اگر میگویید هر چیزی حیات دارد، خُب بدن زید و جسد او با نیم ساعت قبل که زنده بود، هر دو، حیات دارند. پس نزد شما بدن مرده او هم حیات دارد! چطور میگویید سنگ و کل شیء له حیات، خُب جسد یک مرده هم له حیات! به این قائل میشوند یا نه؟ میگویند بله، وقتی سنگ حیات دارد، بدن مرده حیات نداشته باشد؟! در اینکه مشکلی ندارند.

خُب صحبت سر این است - میخواهم بگویم نزاع ها لفظی است -: اگر بدن یک مرده حیات دارد، پس چرا وقتی زنده بود از هم نمیپاشید؟! تعفن نمیگرفت؟! فوری نیاز داشتند آن را زیر خاک کنند؟! اما وقتی مرد، با عجله آن را دفن میکنند و از هم میپاشد؟! خُب اگر حیات دارد، آن وقت حیات، این وقت هم حیات، پس معلوم میشود این حیاتی که شما در جسد او قائل هستید، نوع دیگری از حیات است و ربطی ندارد به آن حیاتی که محتاج بینه بود. اینها را عرض کردم تا مقدمهای برای این مطلبی باشد که میگویم.

شاگرد: با این فرمایش شما چطور بحث کنیم که قضیه به شرط محمول نشود؟ یعنی آن هوشی که برای چیزی است که بینه دارد. یعنی خصوصیات این هوش چیست که میگویید حتما ًباید بینه داشته باشد.

استاد: اساس بحث ما همین است؛ وقتی ما میگوییم هوش پایهمحور، داریم روی نظام اسباب و مسببات در بخشهایی که خداوند متعال آنها را قرار داده و هر کسی میتواند آنها را ببیند، جلو میرویم. اگر خدای متعال در یک بخشی از عالم خلقت، حیاتی را به هر شیئی داده، آن را در جای خودش بحث میکنیم و میگوییم اسباب آن چیست و چطور خداوند به یک سنگ حیات داده است. ما که نمیخواهیم آن را انکار کنیم. اما میبینیم خداوند متعال در «ابی الله أن یجري الامور الا باسبابها»[5]، در عالم مزاجها و بدنها یک ساختاری را قرار داده که این ساختارها از حیث ظهور آگاهی

و فهم و علم و شعور و ... با هم فرق دارند. ما میخواهیم بهدنبال این نظام اسباب باشیم و ببینیم چه اسبابی هست که شعور انسانی و حیوانی و رشد نباتی در آن ظهور میکند و همین، در یک سنگ ظهور میکند. خدای متعال طبق یک اسبابی قرار داده. اگر ما این اسباب را درک کنیم که منافاتی ندارد که بگوییم اگر یک نبات طبق خلقة الله و اسبابی یک رشدی دارد؛ خدای متعال میتواند همین رشد را به حساب دیگری ای آگاهی و درک و شعور آن را به یک سنگ بدهد؛ خُب این یک نظام دیگری است. این نظام اسباب، منافاتی با آن ندارد. آنها که میخواهند هوش مصنوعی درست کنند، بگویند این هوش در سنگ هست یا نیست؟ فضای خودش است که آن بعداً بحث میشود. اما فعلاً که میخواهند هوش مصنوعی درست کنند، فضای آنها در فضای درک یک بخشی از نظام اسباب و مسببات الهی است؛ «ابی الله أن یجري الامور الا باسبابها»، در حوزههای مختلف، اسبابهای مختلف هست. شما هر کجا بروید، میبینید خداوند متعال به مناسبت آن مقام، اسبابی را قرار داده است. این، اصل عرض من است.

---

[1] کشف المراد، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳

[2] شوارق الإلهام في شرح تجريد الكلام ج2 448 المسألة الخامسة في الحياة ..... ص : ۴۴۸

[3] البقره ۷۴

[4] تفسير مفاتيح الغيب ج3 557 [سورة البقرة(2): آية ۷۴] ..... ص : ۵۵۵

[5] بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم السلام , جلد۱ , صفحه۶

مرات‌ب پایه در هوش پایه‌محور

دیدم بحث پر فایده‌ای است، آن را یادداشت کردم تا خدمت شما بگویم. برای این‌که بعداً همه مدام به جلسه امروز ارجاع بدهیم، یک دسته‌بندی‌های کلی خدمت شما عرض می‌کنم. هر بحثی پیش آمد و کسی دچار سؤال شد، به این بحث ارجاع می‌دهیم. اما از قبل، دسته‌بندی‌ها را گفته باشیم و با هم مخلوط نشود.

الآن می‌گویی‌م هوش پایه‌محور، برای این‌که در نظام خلقت، پایه‌های داشته باشیم تا هوش و احساس در آن ظهور کند. پس ما در این‌جا دو چیز داریم: یکی پایه و ساختاری که آن پایه دارد؛ یکی هم چیزی که می‌خواهد در آن ظهور کند به نام آگاهی، هوش، خودآگاهی و قصد و ... . به اندازه‌ای که در ذهن من بود، قلم برداشتم و شماره زدم؛ حدود ده نوع و مرات‌ب برای پایه بود. وقتی انواع پایه را عرض کنم، می‌بینید چقدر باز می‌شود و پایه چقدر جور و واجور است. همچنین حدود پانزده شماره خورد برای انواع و مرات‌ب آگاهی. من سریع این‌ها را عرض می‌کنم - فی الجمله توضیح آن را عرض می‌کنم - تا ببینید. بعداً هر کجا به‌دنبال آن هستیم، معلوم باشد که در کدام حوزه داریم حرف می‌زنیم.

الف) پایه غیرفیزیکی و مجرد

حال اول من مراتب پایه را عرض کنم.

اول: پایه‌ای که هوش و آگاهی در آن ظهور می‌کند، یکی از این دو نوع است: یا فیزیکی است یا غیر فیزیکی. اگر پایه‌های فیزیکی را در هوش مصنوعی باز کنیم، معنایش این نیست که می‌خواهیم پایه‌های ظهور هوش را که پایه‌های غیرفیزیکی است، انکار کنیم. اصالً مقصود ما این نیست. ما هوش و آگاهی‌ای داریم که در پایه‌هایی ظهور می‌کند که اساساً آن پایه‌ها فیزیکی نیست. می‌توان برای آن مثال زد.

مثال ملائکه

شاگرد: ملائکه.

استاد: ملائکه‌ای که بدن دارند. در آن بدن ملک، آگاهی و هوش ظهور می‌کند. آن پایه چیست؟ پایه‌ای ملکوتی است و از جنس فیزیکی نیست.

مثال بدن برزخی و مثالی

بدن مثالی و برزخی؛ وقتی روح به یک بدن مثالی برزخی تعلق می‌گیرد، آن بدن، پایه‌های برای ظهور هوش و آگاهی نسبت به روح در آن موطن است، اما فیزیکی نیست. در خواب - الآن همه دیده‌اند که ما انواع و اقسام چیزها را می‌شنویم و صوت می‌شنویم، چیزها را می‌بینیم - مثلاً در خواب می‌بینند که دارد آب می‌خورد؛ در خواب یک نهر بزرگی را می‌بینند. الآن در آن جا که او یک آب را احساس می‌کند، آیا آبی که در آن جا دیده H_2O است؟ علی ای حال دارد آب می‌بینند، خودش هم که بیدار می‌شود، می‌گوید من داشتم آب می‌خوردم. اما همان مزاج آب در خواب، اگر بخواهد در اینجا ظهور کند، حتماً محتاج یک پایه فیزیکی هستیم. پایه و کرسای که آب در عالم فیزیکی ظهور می‌کند، تا دو هیدروژن و یک اکسیژن نداشته باشیم آب نداریم. این دو عنصر در کنار هم یک کرسی درست می‌کنند که ما اسم آن را پایه گذاشتیم. یک پایه‌ای که سه بعدی است؛ در قوام آن، نیازی به زمان نیست. هفته قبل آن را توضیح دادم که ولو همراه زمان است اما نیازی به آن ندارد. لذا آب ظهور می‌کند. اما وقتی در خواب آب می‌بینیم، پایه آن آب هم H_2O است؟ نه. آب هست؛ طبیعی الماء در ظرفهای مختلف ظهور می‌کند. در عالم فیزیکی وقتی می‌خواهد طبیعی الماء ظهور کند، محتاج پایه H_2O است، ولی در خواب نیازی ندارد.

وقتی در اینجا می‌خواهد رؤیت و لمس ظهور کند، محتاج این بدن مادی و خصوصیات شبکه عصبی و ... است. اما وقتی در خواب نور می‌بینند، یعنی الآن به شبکه عصبی‌ای که در دماغ او است، نیاز است؟!

استفاده از روش نادرست حذفی در علوم شناختی برای توضیح پدیده‌ها

این روش حذفی را خیلی از دانشمندانی که گرایش‌های فیزیکالیستی و «Cognitive science» دارند، دارند. تا مجبور نشده‌اند، روش آن‌ها روش حذفی است. در منطق هم همینطور بود. روش حذفی چیست؟ هر چیزی را که فعلاً از آن سر در نمی‌آورند، کنار می‌گذارند. نه آن روش حذفی‌ای که در جبر داریم، بلکه روش حذفی‌ای که در این فضا است و خودشان هم اصطلاح آن را دارند. اصلاً می‌گویند معنا ندارد و آن را کنار بگذاری و ما آن را دور می‌زنیم. روش حذفی یعنی دور زدن چیزی که فعلاً از آن سر در نمی‌آوریم. خُب کسانی که مباحثه ما بودی، می‌دانی که عرض کردیم این روش بسیار غلط است. هر بحث کلاسیکی که ما را محتاج کند تا بخشی از نفس الامر را قیچی کنیم، بسیار غلط است. هیچ چیزی را نباید قیچی کنیم؛ هر بخشی را که می‌فهمیم همان را توضیح دهیم، چه کار داریم برای اینکه اینجا را بفهمیم بخش‌های دیگر را قیچی کنیم؟!

شاگرد: قیچی یعنی انکار کردن یا در نظر نگرفتن؟

استاد: یعنی در نظر نگرفتن.

شاگرد۲: تیغ اکام.

استاد: تیغ اکام می‌خواهد افلاطون‌گرائی را کم کند. یکی از روش‌های حذفی همین است. تیغ اکام همان است که من برای افلاطون‌گرائی گفته بودم. ادعای گفتند ریش افلاطون خیلی انبوه است، باید ریش آن را تُنُک کنیم یا کلاً آن را بزنیم. بعضی‌ها خواستند کلاً آن را بزنند؛ یعنی کلاً کنار برود، یا اینکه نه، آن را تنک کنند.

مثال تجربه نزدیک به مرگ

پایه‌ها را خدمت شما می‌گفتم. پس پایه‌هایی داریم که غیرفیزیکی است. ما آن‌ها را انکار نمی‌کنیم. الآن کسانی که در کما می‌روند، چه چیزهایی تعریف می‌کنند! مواردی از آن‌ها هست که کسی که از کما برگشته اخباراتی می‌کند که به‌هیچ‌وجه با این نورون‌های عصبی او که روی تخت بیمارستان است، اصلاً تناسب ندارد. معلوم است که بدن او جای دیگری بوده و احساس داشته و دیده و حرف زده؛ معلوم است. مگر کسی بخواهد انکار کند که عرض کردم که این همان روش حذفی می‌شود. ولی اگر نخواهد با روش حذفی باشد، کسی که از کما بیرون آمده، دارد اخبار می‌کند. حال بگوییم یک نفر از آن‌ها دارد دروغ می‌گوید، صدها تجربه آن بین بشر بوده و هست و خواهد بود. تجربیات نزدیک به مرگ است. البته مرگ هم باز خیلی متفاوت است. یا همان مکاشفاتی که صورت می‌گیرد، خواب‌های عجیبی که می‌شود، و ... . در همه این‌ها آگاهی و هوش داریم، پایه آن چیست؟ پایه غیرفیزیکی است.

شاگرد: قبلاً اشاره‌محور گفته بودید.

استاد: نه، آن اشاره‌محور غیر از این‌ها است. این‌ها پایه است.

شاگرد: یعنی پایه متافیزیکی می‌گوییم که با آن اشراق متفاوت است؟

استاد: بله، یعنی وقتی در متافیزیک هم ما پایه داریم، باز پایه است، اصل معنا و درک معنا و عقلانیت، یک چیزی است که تجرد تام دارد. خود مُشرِق یک چیزی ورای این‌ها است. لذا در آن چیزی که در افلاطون‌گرائی عرض می‌کردم، ما کاری با تجرد برزخی و تجرد مثالی نداشتیم؛ ورای تجرد برزخی و مثالی بود.

حتی دیده‌ام خیلی از کسانی که از کما برگشته‌اند چیزهایی می‌گویند که خودش متوجه نیست که دارد از یک پایه‌ای استفاده می‌کند. مثلاً می‌گوید در اتاق جراحی من بالای اتاق بودم؛ بدنی را هم حس می‌کردم. گاهی می‌گوید به‌صورت یک نقطه بودم و داشتم آقای جراح و تخت جراحی را می‌دیدم. الآن چرا از یک نقطه می‌دید؟ من احتمال را عرض می‌کنم؛ یعنی در شرائطی که این روح نمی‌توانند بدن جسمانی را به کار بگیرد، یک بدن دیگری را به کار گرفته، ولی چون با آن بدن انس ندارد، مثل بچه‌ای که در این دنیا دو-سه سال کارش این است که کم‌کم به خود بیاید و بفهمد بدنی دارم و من هستم و بازی می‌کنم. اول که در قنداق بوده تنها یک احساسی داشت. در آنجا هم وقتی به برزخ برود و ده سال، صد سال، پانصد سال بگذرد و با بدن برزخی انس بگیرد، بعد دیگر نمی‌گوید من یک نقطه بودم که در آن جا بودم. می‌بیند در آن جا یک بدنی بود برای آنجا که نظام و دستگاهی داشت. چون من با آن مانوس نبودم، نمی‌فهمیدم الآن چه چشمی را به کار گرفته‌ام. و لذا کسانی که این حالت برای آن‌ها پیش می‌آید، گاهی بدون چشم است و در این مشکلی ندارید. یعنی واقعاً رؤیتی صورت می‌گیرد بدون ابزار و بدون پای که. مشکلی ندارد. اما گاهی در همان عالم رؤیتی صورت می‌گیرد با چشمی که از این عالم بدن مادی نیست، ولی بدن هست و چشم دارد؛ او هم چون انسی با آن بدن ندارد، متوجه نیست. بنابراین این یک نوع بود.

نظریه تکامل برزخی در ماده برزخی

شاگرد: این پایه‌ها غیر از خود آگاهی است؟

استاد: بله.

شاگرد: این‌ها جایی است که آن خودآگاهی تجلی پیدا می‌کند؟

استاد: بله. یعنی خود آن پایه...؛ به تعبیری مرحوم آقای شاه آبادی در رشحات البحار می‌فرمودند که ما دو جور ماده داریم: ماده عنصری ناسوتی؛ ماده برزخی. من در هیچ کجای دیگر ندیده‌ام و فقط در کتاب ایشان است. برای اینکه تکامل برزخی را توجیه کنند، ایشان سراغ ماده برزخی رفتند.

استاد در درس اسفار می‌فرمودند: حکماء سرا‌پا گیر هستند که تکامل برزخی را قبول دارند، اما نمی‌دانند چطور آن را توجیه کنند. ایشان می‌فرمودند: خُب مرحوم آقای شاه آبادی آن را با ماده برزخی حل کردند؛ ماده را آورده‌اند تا تکامل و حرکت تکاملی را در برزخ تصحیح کنند.

علی ای حال آن بنیه‌ها، ماده برزخی هستند. ماده برزخی، سبب ظهور هوش و آگاهی و تجلیات فوق او در این بستر و ظرف برزخی می‌شود. پس این‌ها طیف وسیعی است و ما هر وقت بحث کرده‌ایم، منکر این نیستیم و سر جایش این‌ها درست است که پایه‌هایی هستند در ظرف خودش برای ظهور آگاهی و هوش در همان موطن و باید هم بحث‌های مختص خودش صورت بگیرد. کسانی که الآن می‌خواهند برنامه‌نویسی کنند و هوش مصنوعی را با درجه‌ای از آگاهی به ظهور بیاورند، نمی‌توانند آن پایه‌ها را درست کنند. آن پایه‌ها برای عالم دیگری است؛ برای خودش دستگاه دیگری است و بحث خودش را دارد. اما ما که فعلاً بحث می‌کنیم، مقصود ما پایه‌های فیزیکی است که باید حوزه‌های آن معلوم باشد.